

دکتر سیروس برادران شکوهی*

نگرش انتقادی بر کارکرد مشروطه خواهان تبریز
در یازده ماه محاصره از خلال روزنامه «آملآعمو»
ارگان انجمن اسلامی تبریز

مقدمه

گرچه بیش از یک قرن از انقلاب مشروطیت ایران نمی گذرد با وجود این هیچ واقعه‌ای به اندازه آن با جعل و تحریف و ابهام و تفریط روبرو نیست. علت این امر را در جانفِتادَن پژوهشهای علمی و روند تفکر ذهنی و تخیلی کشورمان باید دانست که این امر در بررسی کتب و مطبوعات مشروطه کاملاً عیان است.

اغلب نویسندگان و مورّخان که به نقل وقایع نهضت مشروطیت پرداخته‌اند از آن رو که خود در مسلک مشروطه خواهان بوده‌اند و یا تعلق فکری

* عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

و سیاسی به آن دوره و نهضت داشته‌اند چنانکه شاید و باید، به نوشته‌ها و گفته‌های مخالفان توجه نکرده‌اند و مخالفان مشروطه و نشریات آنها را مطرود و همه را به عناوین «مستبدین» و «طرفداران نظام» و «طرفداران سلطان و شاه‌وقت» متهم و از دور خارج ساخته‌اند بدون اینکه به بررسی علمی و منصفانه آنها پرداخته باشند.

(در مقاله حاضر سعی شده‌است با استفاده از محتوای دو شماره از مهمترین روزنامه‌های مخالفان مشروطه به نام «آملاعمو»، اعمال دست‌اندرکاران نهضت مشروطه در مدت یازده ماه محاصره تبریز بعد از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی در تهران، مورد نگرش تازه‌ای واقع شود). قابل ذکر است که این روزنامه، ارگان مرکزی «انجمن اسلامی» و بیانگر نظر طیف وسیعی از مخالفان مشروطه است.

آملاعمو ارگان انجمن اسلامی

روزنامه «آملاعمو» طرفدار «انجمن اسلامی»^۱ و بیان‌کننده خواسته‌های سرجنبانان آن انجمن در تبریز بود. انجمن اسلامی را طرفداران محمدعلی شاه قاجار تشکیل داده بودند و محله‌های شمال تبریز^۲ (میدان چایی، قوری‌چای و مهران‌رود) را در تصرف داشتند. مستبدان و سرمایه‌داران مالک و مباشران و کخدایان محله‌ها و لوطی‌های دوه‌چی (شتربان) در این انجمن گردآمدند و ماهها رو در روی مشروطه‌خواهان ایستاده، کشت و کشتار راه انداختند. «انجمن اسلامی» علیه اساس مشروطیت تشکیل شده بود و از طرف دولت روسیه تزاری کاملاً تقویت می‌شد. مخبرالسلطنه هدایت می‌نویسد: «شهر تبریز صورتاً به دست انجمن اسلامی و معناً

تحت اقتدار قنصل روس است»^۲.

این انجمن در عین حال با انجمن «ایالتی و ولایتی»^۳ چشم هم‌چشمی داشت. به تقلید از مشروطه‌خواهان که متکی به آیات عظام نجف بودند اینها نیز به آقاسید کاظم یزدی که از لحاظ فقه و علوم اسلامی و مرجعیت از سرآمدان عصر خود بود روی آوردند و نیز در مقابل روزنامه «انجمن»^۴ ارگان «انجمن ایالتی و ولایتی»، روزنامه‌های «اسلامیه»^۵، «آملاعمو» را منتشر ساختند. به‌ویژه روزنامه اخیر را (به سال ۱۳۲۶ ه.ق.) در نیم‌ورق خشتی با چاپ سنگی به طور هفتگی برای روشن ساختن اعمال مشروطه‌خواهان برپا کردند.

مؤلف «تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت»، نام روزنامه را «آی ملّاعمو»، حسین امید در جلد دوم «تاریخ فرهنگ آذربایجان»، «ملّاعمو» و مرحوم محمدعلی تربیت نیز چون شماره‌های موجود «آملّاعمو» بدون حرف «ی» قید می‌کند.

درباره نویسندگان شماره‌های معدود روزنامه که در حدود هشت-نه شماره و به ظن مؤلف «تاریخ مشروطه ایران» احتمالاً بیشتر است.^۶ علی‌رغم تحقیقات بسیار، از تعداد شماره‌های منتشر شده به طور قطع، اطلاع دقیقی به دست نیامد. به نظر بر او این روزنامه به قلم میرزا احمد بصیرت نوشته می‌شد و به روایتی توسط میرزا حسن سعید السلطان طبع و توزیع می‌گردید. شماره‌های موجود موضوع مقاله فاقد هرگونه مشخصات شناسایی است.

بعد از تحقیقات بسیاری که به عمل آمد معلوم شد که «آملّاعمو» با مساعدت مالی برادران حاج محمد تقی و حاج محمد ابراهیم و حاج باقر صراف از مستبدان معروف و به نویسندگی میرزا حاج آقا از اهالی محله دوه‌چی چاپ و منتشر می‌شد. برادران صراف بعدها نام خانوادگی «نوبخت» و میرزا حاج آقا

شهرت «حاذق اعظم» را برای خود انتخاب کردند. مخالفت برادران «نوبخت» با مشروطه بیشتر جنبه مالی داشت تا عقیدتی، هنگامی که محمدعلی میرزای اعتضادالسلطنه، ولیعهد وقت در آذربایجان سرگرم خرید املاک و جمع آوری ثروت بود با تجارتخانه و صرافی حاج محمدتقی، حساب و کتابی داشت و گاه می شد که ولیعهد برات صد هزار تومانی به عهده آن صرافی می نوشت. بدین ترتیب دانسته می شود که برادران صراف در دربار ولیعهد صاحب قدرت و نفوذ بودند و به مرور وام کلانی به محمدعلی میرزا و دار و دسته اش داده بودند که با استقرار مشروطه مبالغ معتابهی غیر قابل وصول می ماند. از این رو، در واقع همراهی آنها با مستبدان بیشتر به منظور باز پس گرفتن طلبهایشان بود تا حمایت سیاسی و عقیدتی.^۸

«آملامعو»، در واقع ارگان «انجمن اسلامی» و یا دقیقتر بگوییم ویژه نامه میرهاشم دووه چی مخالف مشروطه و آزادیخواهان بود و از هیچگونه سوء تبلیغ نسبت به مشروطه خواهان کوتاهی نداشت و دقیقاً برای مقابله و انتقاد از رژیم مشروطیت منتشر می شد تا جائی که مشروطه خواهان را بابی و لامذهب و دهری و طبیعی مذهب می خواند...

از میان طرفهای مقابل روزنامه، بیش از همه اعضای انجمن ایالتی مورد عناد و کینه میرهاشم بودند. از آن جمله «حاج مهدی کوزه کنانی»^۹ بود که در این زمان نه تنها از گرداندگان طراز اول مشروطه در تبریز بود بلکه اداره انبار غله را نیز به عهده داشت «روزنامه» در یکی از شماره های خود تا جایی که می توانست در ذم حاجی مهدی آقا که به جهت محبوبیتش از طرف مشروطه خواهان «ابوالمئه» خوانده می شد، سخن پردازی می کند و می نویسد چگونه اداره غله را تیول آدمها و کسان خود قرارداد و درآمد آن را که حق ضعفای

و فقراست به کسان و آدم‌های خود اختصاص داده‌است و بعد به باقرخان «سالارملی» تحت عنوان (بِتا باقیر) حمله می‌کند و چگونگی سرکشی او را در امر نان شهر عنوان قرارداد و ایراداتی سخت بر سالارملی می‌گیرد. بعد قفقازیها و علی‌مسیو^{۱۱} و سران مجاهدان و رهبران نهضت را موردحمله قرار می‌دهد. میرهاشم به علت رنجش از برگزیده‌نشدن به نمایندگی انجمن‌ایالتی در اغلب شماره‌هایش به انجمن و انجمنیان می‌تاخت. کشمکش ادامه داشت تا مشروطه‌خواهان به «انجمن» دست‌یافته آن را پراکنده و لوحه‌اش را از در «انجمن‌ایالتی و ولایتی» وارونه آویزان کردند و «روزنامه» نیز تعطیل شد.

مطالب «آملاعمو» ساده و عامیانه بود و برای جلب توجه مردم تبریز مطالب خود را به زبان محاوره تبریز می‌نوشت به قول مؤلف «تاریخ مشروطه ایران»: «در این دوره برخی روزنامه‌هایی نیز به ترکی بیرون آمد ولی هر کدام بیش از چند شماره نپایید. کسانی می‌گفتند چون تبریز ترک‌زیانند اگر روزنامه‌ها به ترکی باشد بهتر فهمند، و آن‌گاه که یکی می‌خواند دیگران نیز گوش دهند. ولی آزمایش وارونه آن را نشان داد و روزنامه‌های ترکی پیش‌رفت»^{۱۲}

روزنامه در نوشته‌های خود مردم را به طرفداری از سلطنت محمدعلی‌شاه و به حفظ حرمت مخالفان مشروطه ترغیب و تشویق می‌کرد. شماره‌های این روزنامه امروزه سخت نایاب و دسترسی به آنها حتی برای محققان و اهل فنّ و مطالعه نیز غیرممکن می‌نماید. برای ارائه نمونه‌هایی، مطالب دو شماره آن را که از روی نسخه‌های منحصر به فرد دانشمند فقید سعید میرزا جعفر سلطان‌القرایی تهیه شده‌است در اینجا ترجمه و منعکس می‌سازد. مطالب به صورت سؤال و جواب بین یک مرد عامی با یک روحانی عنوان

می شود که به منظور آگاهی هر چه بیشتر به چند و چون وقایع مشروطه و حوادث تبریز بعد از بمباران مجلس شورای ملی و نهایتاً در توضیح گوشه‌های تاریخ تاریخ معاصر ایران اقدام به معرفی و ترجمه و توضیح مطالب آن نمود.

مرد عامی از ملای فقیری سؤال می‌کند (نمره ۱)

- آملاعمو، راز نهانی دارم، بگویم، چگونه، نگویم، پس چه کنم؟
 - جانم، ای درد و بلات به جانم، دردت چیست، بگو؛ و آلا دردگش می‌شوی.
 - بر سر همشهریهای من چه بلایی آمده، چه شده که به چنین درد بی‌درمانی گرفتار آمده‌اند، سرگشتگی از این بالاتر که در همچو شهری به یک نفر شخص درست و حسابی بر نمی‌خوری! تازه قدر ((ظهیردیوان))^{۱۳}، ((ساعداالملک))^{۱۴}، ((میرغضب پاشا))^{۱۵} معلوم می‌شود! راستی بایستی هر روز بر روح پدر و مادرشان دعا کرد و تسبیح خواند و رحمت فرستاد که در قیاس با آدمهای امروزی چقدر نیک‌نفس و باانصاف بودند! علی‌رغم اینکه دوره حکومت استبدادی و سلطه مطلقه بود، باز حریم فقیر و فقرا و سادات و ملاها را ملاحظه می‌کردند و خدا را ناظر و شاهد اعمال خود می‌دانستند، اما برادران مظلوم امروزی ما چطور؟ همینها که تا دیروز جز صف نماز جماعت و تسبیح گفتن و پیشانی بر تربت گذاشتن نمی‌شناختند! نگو که همه آن جانماز آب کشیدن و لاف آزادی، آزادی زدنها از ترس استبداد بود تا روی اعتقاد به نفس امر. همان قدر کافی است که کسی دم از حق‌زند و سخنی از روی حقیقت گوید، گفتن همان و کشته شدن همان!

آی خانه خراب! آخر این هم شد وضع، آخر این شهر که از شهر هیرت هم بدتر شد. بیچاره مردم تبریز که جز یک مشت مردم فقیر و حقیر نیستند تازه چشم امید همه فقیر و فقرا به این چند وکیل است که شاید کاری کنند و آنها را آسوده گردانند. روزهای اول یادت هست؟ همین حاج مهدی آقا را به خاطر داری؟ چنان خوش برخورد و مردمدار می‌نمود که

همه امامش می پنداشتند و به کمتر از این قانع نبودند و گفته هایش را بی چون و چرا اطاعت می کردند؛ اما حاج آقا درست از اجتماع پستخانه^{۱۶} تغییر وضع داد. در آن اجتماع بود که برادران قفقازی شبانه چند نفری را به قتل رسانده اجسادشان را در چاه حلیم! انداختند و در روز روشن حاجی قاسم اردبیلی^{۱۷} را آنچنان مفتضحانه کشته، حلق آویز ساختند! از آن زمان بود که حاجی ما، دیگر آن حاجی آقای قبلی نبود، هر چه قفقازها اراده می کردند حاجی آن می کرد و جز خواست و اراده آنها از خود اراده ای نداشت.

-آبالام، ای درد و بلات به جانم، راستی چه حرفها داری! خیلی جوشی شده ای!

إن شاء الله که کارها خوب می شه! بگو ببینم حرف و دردت چیست؟

مرد عامی: آملآعمو، دردت به جانم، گویی آتش گرفته ام. سابق، سالهای سال

همین «ارگ»، «انبارغله دیوانی» را سیدرضانامی با تنها قیاندارش

اداره می کرد. از این در می گرفت و از آن در پس می داد. بعد از او توسط

میرحسین ختازباشی و پس از او هم توسط میرهاشم چورک چی باشی

(ختازباشی) دست به دست می شد که باز خودشان بودند و قیاندارشان.

اما حال؟ «خالق وردی، گچی اولدوروب»^{۱۸} حاج مهدی آقا عده زیادی را دور

خود جمع کرده است: این کیه، منشی اول، آن کیه، منشی دوم، این یکی،

منشی سوم، آن یکی، فلانی است، این؟ بهمان کس والی ماشاء الله و روزانه

مبلغ معتنا بهی مخارج و هزینه، که چه؟ غله تحویل می گیریم، عجب! خوب

چگونه تحویل می گیرند؟ خرید از دیوان خرواری شش تومان، هزینه لازم تا

تحویل انبار دو تومان، در کل می شود؟ هشت تومان، فکر می کنی چند

می فروشند یازده تومان! سه تومان مازاد خرواری گندم، دخل آقایان می شود

تازه دو تومان دیگر هم از قاطی کردن هفده من خاک به هر خرواری و با احتساب اضافه انباری حاصل می کنند. این پنج تومان را حاج آقا ارباب ما، به جای اینکه خرج فقیر و فقرا کند صرف قوم و خویش خود و اجامر و اوباش دور و بر، خود در ارگ می کند!

- آبالام، آی درد و بلات به جانم، چقدر ساده ای؟ حرفهایت همه صحیح و درست اما موضوع قاطی کردن هفده من خاک به یک خروار گندم دیگر چه مقوله ای است؟ راستش را بخواهی از آن سر در نیاوردم یعنی چه خاک را مخلوط گندم می کنند؟

- خود مانیم نکنه خیالاتی شده ای و هذیان می گویی؟ خنده داره!
مردعامی: آملاعمو نخند، هذیان نیست بین غله ای که تحویل ارگ می شود بدون خاک گیری است پس غربال را پر می کنند و خاکش را درمی آورند ولی سایر بارها را بی اینکه غربال کنند وزن کرده توی انبار خالی می کنند بعد خاک درآمده از بار اول را وزن می کنند هر قدر شد به همان مقدار از هر بار کم کرده حساب می کنند مجدداً همان خاک را قاطی غله انبار می کنند! باورنداری می توانی از نانواییها بپرسی که: "از یک خروار گندم چقدر خاک درمی آید؟" اگر چه بیچاره نانوایان نمی توانند حرف بزنند. از هر لحاظ وضع از سابق بدتر شده است. سابقاً «ساعدا الملک» و «ظهیر دیوان» چارپاهای حامل غله و میوه را می گرفتند^{۱۹} اما حالا، اساساً غله مردم در انبارها مانده، با اینکه مردم برای حمل غلاتشان در تلاشند که چارپایی کرایه کرده و غله شان را به بازار رسانند مع هذا آدمهای انجمن (کمسیون غله) مانع هستند چرا؟ باید اجازه از انبار دولتی داشته باشی! حال به انبار دولتی مراجعه می کنی که آقایان اجازه دهید که برای حمل غله از دِه و فروش در بازارهای شهر شتر

و چارپایی کرایه کرده و غله را به انبارهای علّافان شهر برسانیم که هم سبب فراوانی غله گردد و هم مانع از گرانی و کمبود شود اما آقایان موافقت نمی‌کنند و دلیل می‌آورند که بهتر است شما غله‌تان را سر خرمن به ما بفروشید ما خودمان وسایل انتقالش را فراهم می‌آوریم. دیدی! آملاعمو واللّٰهی دیوانه می‌شوم! این آقایان اساساً در این فکر نیستند که فقرا نیز راحت باشند تنها در فکر سود و منافع خویش‌اند نه فراوانی و ارزانی‌گندم اما چه توان کرد؟

چهار روز پیش «بتنا باقیر» (باقرخان سالارملی) در «خیابان قاپوسی» (دروازه خیابان)، یونجه فروشی را با گلوله کشت! خوب انجمن مقدّس و حکومت چه کردند؟ هیچ! گویی سگی کشته شده است! اما دو روز پیش در اوّل دهنه بازار «دله‌زن» (دلاله زن) بین چند نفر از اهالی دوه‌چی و نوبر^{۲۰} حرفی شد که حتی کشیده‌ای نیز ردّ و بدل نشد بلافاصله قفقازها و نوبریهای عقده‌ای، در بازار تجمع نموده گلوله‌های هوایی شلیک می‌کنند و در به در دنبال «دوه‌چی‌لی» (اهل محله شتربان) می‌گردند که هر که از اهالی آن محله پیدا کنیم می‌کشیم، بازار را بسته غروب همراه وکلای انجمن ایالتی در تلگراف‌خانه ازدحام کرده، در تعارض با اهالی دوه‌چی به دارالشوری، شکایت بردند. جانبداری از این واضحتراً؟

- آ، بالام، درد و بلات به جانم، نمی‌دانی که «بتنا باقیر» «ایت خلیل»^{۲۱} «میر تقی چایچی»^{۲۲} و قفقازها و اعضای انجمن یکی هستند؟ حال آنها خودی هستند و مردم سایر محله‌ها بیگانه!

مردعامی: آملاعمو، تصدّقت کردم، آخر آدمهای خوب خوب هم در این شهر یافت می‌شود چنان‌نیست که همه بد باشند. ایمة جماعت، علما، مجتهدان اما چرا همه‌شان سکوت کرده‌اند و دم بر نمی‌آورند چرا؟ آخر شهر اسلام است،

مگر در شرع ختمی مرتبت امر به معروف واجب نیست؟ این همه در روز روشن خون ناحق ریخته می شود و کارهای خلاف شرع انجام می گیرد پس چرا آقایان سکوت کرده اند و نهی از منکر نمی کنند و احدی را از این خلاف کاریها مانع نیستند؟

- آبالام، بلات به جانم، این حرف تو داغ مرا تازه تر کرد. از شریعت نگو که تو را نیز متهم می کنند! مگر این قفقازیهای لامذهب را نمی بینی که چگونه عوام الناس را از راه بدر کرده اند؟ چنان که بیچاره ملأها حتی قادر نیستند حقایق باری تعالی را بیان کنند! مگر شاهد کشت و کشتار اولاد پیغمبر نیستی؟ اینها حتی از خدا و پیغمبرش هم شرم ندارند. مگر نوشته روزنامه «مجاهد»^{۳۳} را درباره رئیس روحانیان نجف و اعلم مجتهدان جامع الشرائط آقاسید کاظم آقازدی^{۳۴} ندیده ای که چگونه به مجتهدی که مرجع تقلید اکثر خلق است عنوان «ابن ملجم سیرت» می دهد؟ آ، تصدقت کردم، در چه خیالی؟ این جماعت بی دین، زمینه را طوری فراهم ساخته اند که به رئیس دینی مردم و نایب امام ناسزا می نویسند احدی را یارای سخن گفتن نیست تا چه رسد به علمای دیگر.

- آ، بلات به جانم، خانه خراب شدیم، شریعت پیغمبر پاک منسی گردیده بین سلطه لامذهبان به کجا رسیده که جوانی چون میر محمد علی^{۳۵} را بی هیچ گناهی به قتل می رسانند به این حد قانع نشده در صدد آتش زدن به جسدش برمی آیند! با این همه از ترس، صدای مردم در نیامد خوب بیچاره مردم چه بگویند؟ کو گوش شنوا؟

مرد عامی: ترا به خدا، پس آخر و عاقبت ما چه می شود؟ می گویی مردم از شریعت و پیغمبر روگردان می شوند و شریعت از میان برداشته می شود؟

ملاءمو: آی خانه خراب! برداشته شده! تو تازه می‌گویی که برداشته خواهد شد، نمی‌بینی؟ چقدر سهل و ساده به دین و مذهب ناسزا می‌نویسند و می‌گویند و کسی مانع نیست؟ به قاتل سید چه گفتند؟ احدی جرأت دارد که به انجمن ناسزایی گوید؟ فوراً کشته می‌شود! مگر انجمن چیست؟ انجمن حیاطی بیش نیست و آدمهایش نیز آدمهایی مثل من و تو هستند. نه انجمن از امکان متبر که و روضات مطهره است و نه اعضایش امام و نایب امام. برای مسلمان، دین و مذهب لازم است. نهایت اینکه اعضای انجمن، وکلایی هستند که بایستی از روی قانون به امور دینی برادران خود برسند. بیرق عدالت را افراشته، ریشه ظلم را از عرصه گیتی براندازند.

بابا جان خوابید؟ بیدار شوید! بین خود و خالق عهدی داشته باشید کار از کار که گذشت، بیچاره می‌شوید، پشیمان می‌شوید که دیگر سودی نخواهد داشت! وظیفه من گفتن بود که گفتم شما باشید و خدایتان و السلامُ علی من اتبع الهدی.

آمّاعمو نمره (۲)

مرد عامی پس از مدت‌ها ملّای فقیری را که گم کرده بود، پیدا کرده و از او سؤالاتی می‌کند.

- آمّاعمو!

- بلی.

- سفر به خیر.

- علیکم السّلام جانم، حال و احوالت؟

- خوبم، شکر.

- مسافرت خیلی طول نکشید؟ چرا این همه مسلمانان را بی سرپرست گذاشتی؟

- جانم، به یمن و شادمانی بازگشت مجتهد^{۲۶} (حاج میرزا حسن آقامجتهد)

بازگشتم والّا... ان شاء الله که مسلمانان به تکالیف شرعی خود آگاه و هدایت

شده باشند. کاش که سالم به شهر باز نمی‌گشتم!

- خدا نکنه، باز چه شده؟

- لامذهبا را ملاحظه نمی‌کنی که در میدان مشق^{۲۷} علما را لامذهب اعلام

می‌کنند؟! و اینکه باید آقایان را در اینجا/تبریز/ و شاه اسلام را در دارالخلافه

کشت! مع هذا با این همه صدمه و ضربه باز مسلمانان عوام گوش به

گفته‌هایشان دارند و متوجه منظور و مقصودشان نیستند. کاش که نمی‌آمدم،

چرا که خداوند خیر و برکتش را از این شهر بریده.

- آمّاعمو، با این وضع مسافرت واجب بود؟ دیدی کوتاهی از خودت بود؟

واجبتر از مسافرت، آگاهانیدن مردم مسلمان و حفظ ناموس و برافراشتن

پرچم اسلام توسط جوانان غیور مسلمان بود.

- خوب، جانم، خدایشان دنیا و آخرتشان را قرین عنایت خویش قرار دهد. اما عزیزم، تو خیلی عاقمی و ساده هستی، دیگه بسه، نمک به زخمم نپاش.
- آملآعمو، در این صورت چرا لب مطلب را نمی‌گی؟ نکنه می‌ترسی؟ ای مرد ساده! تو ساده‌ای و آلا دردهایم را می‌گویم.

- آملآعمو، محض خدا بگو، بالاخره مسلمانان هم می‌فهمند، خودتان در عربی مطلبی دارید که: هان؟ آن چیست؟ «مَنْ أَحْيَى النَّفْسَ فَكَأَنَّهَا أُخِيَّتِ النَّاسَ جَمِيعاً»^{۲۸}

- ها! چه می‌گویید؟ کلام خدا که به ما مربوط نیست. مَلَا مُحِقَّ نیست که از خود مطلبی گوید و دعوی شیعی و سنی راه اندازد، لعنت به کسی که چنین اعتقادی دارد. یکی هم جانم گفته‌اند که «با یک گل بهار نمی‌شود». همهٔ علما موظف‌اند که اتحاد و اتفاق نموده، مردم را بی‌سرپرست نگذارند. بیدارشان سازند و آلا غفلت همان و پاره پاره شدنشان همان؟ چرا که عوام به سان گله‌اند و علما به مثابهٔ چوپان. تا مردم از راه پند و موعظه به صراط مستقیم شریعت هدایت شوند و از ضلالت و گمراهی در حذر باشند و علما نیز حفظ بیضهٔ اسلام فرمایند البته که عزت علما در بودن اسلام است و در فقدان دین و عرض و اسلام، عزتی نیز برای آنها نیست.

- آملآعمو، آقایان را خیلی آزرده‌ایم، همراهی نخواهند کرد!

- یعنی چه؟ از پیغمبر که بیشتر نیستند! از جهالت و نادانی عوام چه‌ها که ندید؟ چرا که عوام بودند و بایستی متحمل شد.

- آملآعمو، از اوضاع و احوال چه خبر؟

- آ، فرزندم، محض خدا ولم کن، بچه‌هایم را سیر ندیده‌ام، آخر راحتم بگذار. با

این پرس و جوها قصدت چیست؟ می‌خواهی مرا نیز چون میرزا ابراهیم آقا مجتهد خویی^{۳۹} به کشتن دهی! و یا چون حاجی قاسم آقا اردبیلی بالای چوبه دار بفرستی؟ و یا اینکه می‌خواهی شکل مرا نیز چون خوک کشیده به سرم آرم شیر و خورشید نشانده... رسوایم سازند؟ گیرم که اینها را نکردند حتم که بی‌غسل و کفن در چاه خواهند انداخت، یا چون مجتهد نفی بلد خواهند کرد؟ یا چپقی دستم داده آبروریزی می‌کنند؟ و یا عینک به چشم، محض تماشا با فراش و خدم در کوچه و بازار می‌گردانند؟ و یا همچون مجتهد یزدی ابن ملجم صفتم می‌نویسند... ندیدی که سربازان و سواران و صاحب‌منصبان دولتی را چنین کردند و بین دولت و ملت آبرویشان را بردند و ضایع ساختند؟ وقتی نشان اسلام خوک شد، آبرویی برای سپاه اسلام باز می‌ماند؟ آملأعمو، کجا چنین شکلی کشیده‌اند؟ در روزنامه حشرات الارض^{۴۰} با مدیریت دوافروش^{۴۱}، چینی فروش^{۴۲}، تربیت^{۴۳} و اسکندانی^{۴۴}.

- ترا به آنچه خوانده‌ای سوگند، که راستش را بگو، اینها چه خیالی دارند؟
 - فرزندم، حال که سوگندم دادی حقیقت را می‌گویم، خیال اینها حرّیت است! اخیراً ندیدی که به ملت تفهیم می‌کردند که در فرانسه مشروطه پیش‌نرفت مگر با کشت و کشتار کشیشان! ما نیز اگر طالب مشروطه‌ایم باید ملاحظا کشته‌شوند! می‌فهمید؟ بیچاره مردم به دستاویز مشروطه «كَلِمَةُ حَقِّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ»^{۴۵} کمر به قتل علمایی بسته‌اند که توسط همان‌ها مشروطه حاصل شد تا اینها حرّیت را آشکار سازند!

- درد و بلات به جانم، آخر حرّیت چیست؟

- تا حال نفهمیده‌ای؟

- نه

- فرزندم چه بگم؟ تو را به خدا ما که حریت چی نیستیم؟ نه، نه، جانم، ما نمی‌توانیم چرا که ما عبد و بنده خداییم. خداوند خود گفته: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفَوَازِ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً»^{۳۶} ما نمی‌توانیم کار ناصواب بکنیم. امر به معروف و نهی از منکر که از فرائض هر مسلمان است نکنیم و گرفتار عقوبت اخروی شویم. اسلام قوانین خود را دارد چنان که جهت استقرار نظم در این دنیا، پاره‌ای مجازات برای شرابخوار و لاطی و زانی مقرر ساخته‌است. حال متوجه شدی که مسلمان نمی‌تواند واق‌واق‌کنند! مگر از اسلام عدول کند، آن وقت چرا، می‌تواند واق‌واق‌کند آزادی ممکن نیست مگر به دو شرط: اول قتل عام علما! دوم، قتل شاه‌اسلام! تا یکی را که موافق طبع خودشان هست سلطان کرده و به دلخواهشان واق‌واق‌کنند و چنان هرج و مرج راه‌اندازند که بالاخره مملکت را طعمه بیگانگان سازند. آنها دختران و خواهرانشان را آزاد و بی‌حجاب می‌خواهند تا در کوچه و بازار ول بگردند و در میخانه‌ها بنشینند و آزادانه شرابخواری کنند.

- آملأعمو، اینها باید ثابت شود و آلا تنها با گفتن که درست نیست.

- فرزندم، نمی‌بینی که علناً در سربازخانه‌ها قتل علما را به اتهام لامذهبی! خواستارند. اگر علمای نجف را خواستارند البته سیاستی بیش نیست و از ترس مسلمانهاست، و الا مگر ندیدیم که چگونه عالم محترم نجف را «ابن ملجم» سیرت نوشتند! آری مقصودشان جز فریب عوام نیست. می‌گویند: مشروطه خواهیم. پسرم دروغ می‌گویند، کوعمل؟ مشروطه چیست؟ مشروطه عبارت است از حفظ حقوق ملت، اجرای احکام شریعت، کاهش ظلم، آشنایی به وظیفه خویش. جانم، اینها خود طالب امن و امان

نیستند! نمی بینی؟ هر زمان که شهر در امن و امان و مردم در آرامش هستند بلافاصله بامبولی به پا می کنند و بهانه ای می تراشند تا پول مردم را گرفته افساد کنند. دستخط علما را دستاویز قرار دهند... البته اهل خیره خود می دانند که اگر مقصود، حفظ بیضه اسلام و حراست حقوق ملت باشد البته که باید کمک کرد اما اگر خلاف این باشد... یعنی تضعیف اسلام، تضعیف شرع، تضعیف حقوق ملت، تزئید ظلم، در این صورت نه کسی مساعدت می کند و نه علما فتوا می دهند و نه تسهیلاتی برایشان فراهم می آورند چرا که کمک به اعمال خلاف، بدعت است البته که آقایان فتوا نمی دهند.

جانم گستاخی را ببین، چهارپای بینوا را جهت اخذ مالیات شماره گذاری می کنند! و آن مالیات را خرج حیوانات طرفدار حریت می کنند! و چنین مشروطه را مشروع می خوانند و علمای طرفدار آن را البته حجت الاسلام می خوانند و آلا چون کشیشان فرانسه قتل عام می کنند و «این ملجم سیرت» می نویسند. کو آن مشروطه ای که ما خود تحصیل کردیم؟ «قتل بسیف محمد محمداً»^{۳۷} آن سو بشکست و آن پیمان ریخت. مشروطه ما را پامال کردند، راستی خیلی دردمند هستی، خداوند یار و یاورت باشد. جانم، نمی بینی؟ با وجود قانون به چه بی قانونیها دست می یازند؟

- منظورتان کدام کارهاست؟

- جانم، تمام کارها. انتخاب اعضای انجمن، اجرای قانون، احقاق حق مستحقان، همه و همه، حال اینها بس نشده با وجود دارالشوری که وکلایش حتی و حاضرند این آقایان از مردم طلب پول می کنند^{۳۸}:

- آملاعمو، لابد پول دریافتی، پول غله مردم، مداخل، کفایت نکرده! البته هر قدر

زیادتر، بهتر!

- بالاخره چه خواهد شد: فرزندم، نه ما و نه ملت، هیچ کدام قدرتی نداریم. سلطان اسلام خود باید مفسدان و خاینان را سر جای شان نشانده، ولایت را امن سازد. اما وقتی سلطان هم می خواهد چنین کند آقایان آزادیخواه با حيله و حقه و به بهای رسوایی مردم، آذربایجان را نافرمان و یا یاغی قلمداد می کنند! نتیجه چنین اعمالی معلوم است.

- مثلاً سلطان اسلام کدام کار را کرد؟

- جانم، تبعید همان چهار نفر مفسد^{۳۹} خاین و ارسال تلگراف مهرآمیز بعدی که حتی در روزنامه انجمن^{۴۰} نیز درج گردید ولی روزنامه را جمع کردند! - باز آقامیرهاشم آقا^{۴۱} و مسلمانان دوهچی و سرخاب، دستخط را جهت آگاهی عموم از مشروطه خواهی شاه چاپ و پراکنده ساختند تا مردم مرتکب اشتباه نشوند. باز تلگراف دیگری مخابره و در حضور مجتهد هم خوانده شد. اما دسته فدایی اینها دست بردار نبودند چون مقصودی جز قتل علما نداشتند چنان که آقایان آقا سیدهاشم آقا را تیرزدند.^{۴۲} خوب جانم، حال فهمیدی؟ که منظورشان از حریت، کشتن علما و سلطان اسلام است.

- پس چرا پادشاه و علما فقط تماشا می کنند؟

- اولاً می خواهند که ملت بیدار شده، اینها را بشناسند. ثانیاً کی، ما درد و گرفتاریهایمان را به علما و پادشاهمان نوشته و گفتیم و امنیت خواستیم آنها نه گفتند. چه کسی کردستان را آرام ساخت؟ اینجا گوش به حرف حکومت ندادیم! شاه خود را شناختیم.

- آملاعمو، خدا اولادت را حفظ کند، راه را گم کرده ایم راه نجات کجاست؟ پامال شدیم، عرض و ناموسمان فنا شد.

- ای نادان، خدا راه و رسولش را نشان داده، علما را راهنما قرار داده، بایستی اول

درگاه خداوندی را شناخت و بعد، راه راست شریعت را پیمود و بعد امنیت را از سلطان طلبید و طبق مشروطه‌ای که موافق مذهب اسلام گرفته شده رفتار کرد و لامذهب و مفسد را تنبیه نمود.

یادداشتها

- ۱- انجمن اسلامیته در محله «دوه‌چی» (شتربان)، در کوچه «داش‌دریند» (دریندسنگی)، روبروی حمام وزیر واقع بود که هنوز هم نمای بیرونی ساختمان با تغییرات مختصری باقی است.
- ۲- محلات شمال شهر، شامل محله‌های باغمیشه، سرخاب، دوه‌چی، ششگلان، مخالف مشروطه و «امیره قیز» (امیرخیز)، مشروطه‌خواه بودند.
- ۳- مخبر السلطنه هدایت، مهدیقلی، خاطرات و خطرات به نقل از: بامداد، مهدی، تاریخ رجال ایران قرون ۱۲-۱۳-۱۴، تهران، چ ۱، ج ۱، ص ۳۴۳.
- ۴- بعد از صدور فرمان مشروطیت در چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هـ.ق و امضای نظامنامه انتخابات، قانون تشکیل انجمنها از نخستین لوایحی بود که مجلس آن را تصویب کرد. این انجمنها برای نظارت بر صحت انتخابات نمایندگان مجلس اول به وجود آمدند. انجمنهای ایالتی و ولایتی در واقع به عنوان نماینده دولت مرکزی فعالیت می‌کردند وظایفی چون نظارت بر انتخابات، رسیدگی به شکایات و جمع آوری مالیات بر عهده آنان بود. انجمنهای ایالات ۱۲ نفر و انجمنهای ولایات ۶ نفر عضو داشتند که در ماده ۴ قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی تصریح شده بود. -رک: انجمن (روزنامه)، ارگان انجمن ایالتی آذربایجان، منصوره رفیعی، تهران، نشر تاریخ ایران، پاییز ۱۳۶۳ ش، ص ۲۷.
- ۵- همان جا، ص ۸۵.
- ۶- روزنامه هفتگی، به سال ۵-۱۳۲۴ هـ.ق. در تبریز به مدیریت

میرزا احمد بصیرت انتشار یافته است. رک به: براون، ادوارد (پروفسور)، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه محمد عباسی، طهران، ۱۳۳۷ ش، ص ۲۱۳.

۷- «پس از ده روز محرم نیز در آن کوی روزنامه‌ای به ترکی آغاز کردند. که چون به عنوان پرسش و پاسخ در میان یک مرد عامی با یک ملّا نوشته می‌شد و عامی، ملّا را «ملّا عمو» می‌نامید. روزنامه نیز به همان نام شناخته گردید... من تا هشت یا نه شماره آنرا دیده‌ام. ولی همانا بیشتر بیرون آمده.» رک به: کسروی، احمد (سید)، تاریخ مشروطه ایران، چ ۵، فروردین ماه سال ۱۳۴۰ ش، صص ۵۳۶، ۵۷۳.

۸- استفاد از توضیحات شفاهی فاضل بزرگوار خلد آشیان
میرزا جعفر آقا سلطان‌القرایی

۹- از سر جنبانان انجمن اسلامیه که بعد از پیروزی مشروطه‌خواهان و فتح تهران توسط آزادیخواهان دستگیر و در میدان توپخانه اعدام گردید. رک به: بامداد، مهدی، همان ماخذ، ج ۴، صص ۱۳-۴۱۰.

۱۰- از بازرگانان مشروطه‌خواه تبریز بود که به جهت وجهه بازاری و محبوبیت عاقه و طرفداری از آزادی «ابوالملّه» خوانده می‌شد. امروزه خانه‌اش در تبریز به نام «خانه مشروطیت» محل بازدید علاقمندان است. رک به: کسروی، احمد، (سید)، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، چ ۳، ۱۳۴۰ ش، صص: ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۴۲ و اطلاعات شخصی.

۱۱- کربلایی علی مسیو از تجار روشنفکر و مبارز و اندیشمند و آگاه تبریز بود. چون زبان فرانسه را خوب می‌دانست و جریان انقلاب فرانسه را خوب مطالعه کرده بود و به هنگام انقلاب تبریز در نطقهای خود شواهدی از انقلاب

فرانسه می‌آورد به علی مسیو معروف شد بعد از سالها فعالیت سیاسی سرانجام در ۱۳۲۸ قمری در تبریز درگذشت. رک به: جاوید، سلام‌الله (دکتر)، فداکاران فراموش شده، تهران، مردادماه ۱۳۴۵ش، صص ۱۱-۲۳.

۱۲- تاریخ مشروطه ایران، همان ماخذ، ص ۵۷۳.

۱۳، ۱۴، ۱۵- از مأموران و گماشتگان دولتی دوره استبداد در تبریز بودند.
۱۶، ۱۷- از بازرگانان توانگر و دهدار تبریز و به انبارداری و احتکار گندم بدنام بود. داستان کشته شدن او را تاریخ مشروطه ایران، تحت عنوان: «کشته شدن حاجی قاسم اردبیلی» به تفصیل آورده است. تاریخ مشروطه ایران، همان ماخذ، ص ۳۵۴.

۱۸- از امثال سایره. گستردن بساط مفصل و نامتناسب با محتوای اندک.

۱۹- در دوره استبداد دهاتیان و صاحبان چارپاها به هنگام ورود به شهرها برای فرار از تعدی مأموران بیگاری در جواز خانه‌ها و سرپیچی از پرداخت عوارض و خراج سعی می‌کردند از بیراهه و کناره‌ها خود را به میدانهای تره‌بار فروشی و بازارهای شهر رسانند و بر سراین موضوع همیشه بین مأموران حکومتی و روستاییان کشمکش‌هایی وجود داشت که آنها جلو «مالها» (چارپایان) را گرفته و اعمال زور می‌کردند. گاهی نیز در موقع خشکسالی و قحطی و نیابی غله و گندم، مأموران به دستور حاکم غله و گندم مالکان متوسط الحال را به هنگام ورود به شهر گرفته و به منظور ممانعت از احتکار و گرانفروشی در میادین شهر، بار چارپایان را خالی کرده و با روشن کردن چراغ و فانوسی، به نشانی ارزانی و فراوانی غله را به نرخ دولتی در معرض فروش عام می‌گذاشتند. این عمل را به اصطلاح محل «مال دوتدی» یعنی جلب و گرفتن «چارپا» می‌گفتند.

۲۰- محلّه‌ای است بزرگ در جنوب شهر، از شمال به محلات راسته کوچک و مهادهمین و از جنوب به کوههای یانیق و از شرق به محله مارالان و از مغرب به چرنداب و مهادهمین محدود است. رک به: مشکور، محمدجواد (دکتر)، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، تیرماه ۱۳۵۲ش، صص ۴-۱۷۱.

۲۱- خلیل سگه. از اجامر و اوباش مشهور و معروف تبریز بود. ابتدا محض پیشرفت خیالات سوء خود به کسوت فدایی درآمده از زنده‌یاد علی مسیو رهبر انجمن غیبی حرف شنوی داشت. ولی کم‌کم ماهیت پلید خود را نشان داده و مرتکب اعمال قبیح می‌شد از جمله مؤلف تاریخ مشروطه ایران می‌نویسد: «این مرد یکی از لوتیان شمرده می‌شد و در جنگ گذشته که با دوه‌چی و سرخاب رفت دلیری بسیار از خود نشان داده و سپس یکی از سرکردگان شهربانی گردیده بود. چون در گزند و آسیب به مردم اندازه نمی‌شناخت، و چون روز روشن مست شده و تپانچه به دست در بازار به بدمستی برخاسته بود و دادخواهان بسیاری می‌داشت با دستور مخبرالسلطنه دستگیرش کرده به زندان سپردند [و] در همان زندان خفه‌اش کرده به سزایش رسانیدند. رک به: تاریخ مشروطه ایران، همان مأخذ، صص ۷-۵۵۵.

۲۲- از طرفداران مشروطه ایران و انجمن ایالتی در تبریز بود.

۲۳- روزنامه را سیدمحمد شبستری (ابوالضیاء) با همدستی میرزا آقابلوری در سال ۱۳۲۵ قمری چاپ و پخش می‌کرد. بیش از [بیست و هفت] شماره منتشر نشد. مسلک روزنامه مشروطه خواه بود. رک به: تاریخ مطبوعات و ادبیات... همان مأخذ، ج ۳، ص ۵۶.

۲۴- آقاسید کاظم یزدی از مراجع تقلید، ساکن نجف بود که به رغم آیات عظام خراسانی و مازندارانی و ملاحسین تهرانی با مشروطیت مخالفت می‌کرد.

- روزنامه «مجاهد» در یکی از شماره‌های خود در گفتاری زیر عنوان «مکتوب از نجف» از او بد نوشت و باعث آشوب در تبریز شد. رک به: ۱- پروفیسور ادوارد براون - محمد علی تربیت، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه رضا صالح‌زاده، ج ۳، تهران، ناشر کانون معرفت، اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ ش، شماره روزنامه ۲۹۷، ص ۵۶،
- ۲- تاریخ مشروطه ایران، همان ماخذ، صص ۸-۴۹۶.
- ۲۵- رک به: تاریخ مشروطه ایران، همان ماخذ، ص ۶۷۹.
- ۲۶- پسر میرزا احمد مجتهد از علما و روحانیون و متمولان طراز اول آذربایجان: در دوره حیات خود ابتدا از مشروطه خواهان و بعد از مخالفان بوده است. در سال ۱۳۲۶ ه.ق. در تبریز انجمنی بنام انجمن اسلامی تشکیل شد حاج میرزا حسن رئیس انجمن شد. مجتهد در ماه جمادی الثانیه ۱۳۳۸ ه.ق. در تبریز درگذشت. رک به: تاریخ رجال ایران... مهدی بامداد، همان ماخذ، ج ۱، ص ۳۴۳.
- ۲۷- محل دانشسرای پسران و دبیرستان دهقان (شهید مدنی) و قرائتخانه تربیت فعلی
- ۲۸- کسی که فردی را زنده کند چنان است که همه مردم را زنده کرده باشد. مائده. ۳۲. (وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَاثِمًا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا).
- ۲۹- آقامیرزا ابراهیم فرزند حسین بن غفّار از طایفه دُنَبلی است. طایفه دُنَبل شعبه‌ای از اکراد می باشد که بزرگان آن از آغاز سلسله صفویه به بعد در خوی و اطراف آن قدرتی به هم رسانیدند.
- آقامیرزا ابراهیم در سال ۱۲۴۰ ه.ق. در شهر خوی متولد شد. مقدمات علوم را در این شهر فرا گرفت و بعد به نجف اشرف مشرف گردید و پس از فراغ از

تحصیل به خوی بازگشت. پس از اینکه مجاهدان در شعبان سال ۱۳۲۵ هـ.ق از قوای مهاجم استبداد و اکراد شکست خوردند و منهزمأ به خوی آمدند دو سه نفر از ایشان بدون اجازه بزرگان خود به عنوان انتقامجویی از مستبدان او را در صحن حیاط خود ترور کردند. رک به: آقاسی، مهدی، تاریخ خوی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، چ ۱، مهرماه ۱۳۵۰ ش، صص ۱۰-۳۰۹ و نیز صص ۴۶۴-۵.

۳۰- روزنامه‌ای بود مصور و فکاهی که توسط میرزا آقابلوری و میرزا آقا ناله ملت در اوایل سال ۱۳۲۶ هـ.ق در تبریز منتشر می‌شد. رک به: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران... همان مأخذ، ج ۲، صص ۷-۳۴۶.

۳۱- کتب معاصر، مدیریت حاج علی دوافروش را برای حشرات الارض تأیید نمی‌کنند.

۳۲- احتمالاً منظور روزنامه، حاجی ابوالقاسم چینی‌فروش باشد. آن مرحوم از بازاریان معتبر و از علاقه‌مندان مشروطه بود. زنده یاد حاج اسماعیل امیرخیزی در کتاب نفیس خود: «قیام آذربایجان و ستارخان» زیر عنوان «کمسیون اعانه» از اشخاصی که اعانه داده‌اند، نام ۵۶ نفر را جهت ثبت در صفحات تاریخ بازآورده از جمله نفر ۲۴ را حاجی ابوالقاسم چینی‌فروش ذکر کرده که مبلغ ۱۵۰ تومان به کمسیون اعانه پرداخت نموده است. لازم به توضیح است که در میان ۵۶ نفر تنها یک نام با نام خانوادگی «چینی‌فروش» ذکر شده است. کمسیون اعانه، کمسیونی بوده که حقوق مجاهدان و اخذ اعانه و تسهیل امور آنها را عهده‌دار بوده است و از کسان دلسوز و زحمتکش آن امیر خیزی اسامی مشهدی‌علی آقاماهوتچی، مشهدی عباسعلی، میرآقاحسینی و حاجی حسن بادکوبه‌چی را نام می‌برد. ای کاش از اولاد و احفاد این کسان و

یا مطلعان بر احوال این فراموش شدگان نهضت مشروطه خدمات آنها را طی نوشته و یا به هر شکل ممکن چاپ و به اطلاع عموم و مشتاقان برسانند. رک به: امیرخیزی، اسماعیل (حاج)، قیام آذربایجان و ستارخان، تبریز، ج ۲، مردادماه ۲۵۳۶=۱۳۵۶ش، صص ۴-۱۶۳.

۳۳- صدیق، حسین، مقالات تربیت، ج ۱، تهران ۲۵۳۵=۱۳۵۵ش، شرح حال میرزاحمدعلی خان تربیت از دکتر سلام الله جاوید. محمدعلی تبریزی - طاب الله ثراه - از وحید دستگردی. تربیت را نیک بشناسیم، از رئیس کتابخانه تربیت.

۳۴- محمود اسکندانی از مشروطه خواهان صدر مشروطه و مدیر روزنامه «ابلاغ» و «نظیمه تبریز» در ۱۳۲۶ هـ ق بود. رک به: امید، حسین، کتاب تاریخ فرهنگ آذربایجان، ج ۲، چ ۱، تبریز، صص ۲۰، ۴۰-۴۲.

۳۵- سخن حقی که از آن قصد باطلی اراده شود.

۳۶- همانا گوش و چشم و دل، هر کدام از اینها مسؤول می باشند. قرآن. سوره اسرا. ۳۶.

۳۷- محمد را به شمشیر محمد کشت.

۳۸- این مطالب در روزنامه زمانی درج می شد که مجلس شورای ملی توسط شاه در تهران به توپ بسته و تعطیل گشته بود و استبداد بار دیگر برقرار شده و تبریز مقاومت تاریخی خود را که مدت یازده ماه ادامه یافت، شروع کرده بود. روزنامه چنین می نماید که گویی مجلس شورا در تهران دایر و نمایندگان در مجلس حاضرند و هیچ اتفاقی در مملکت روی نداده است!

۳۹- تاریخ هیجده ساله آذربایجان، همان ماخذ، ص ۵۹۳.

۴۰- مراد ارگان انجمن اسلامیّه «آملاعمو» است.

۴۱- میرهاشم تبریزی از مردمان بی عقیده، خودخواه، جاه طلب، بسیار حریص و دسیسه کار و استفاده جو و به اصطلاح عوام بوجارلنجان بوده است. نامبرده در حدود سال ۱۲۸۹ قمری متولد و از طایفه حاجی میرمناف صراف تبریزی و در جوانی در تبریز شاگرد بزّاز بود. در نجف مشغول تحصیل شد. بعد از بازگشت به تبریز خود را جزو متجددان به شمار می آورد و از مؤسسان انقلاب و بلکه سردسته و پیشقدم بود. اما از آنان برگشت و به دشمنانشان پیوست و روز به روز کارش بدتر شد و بالاخره در ۲۲ رجب ۱۳۲۷ قمری اعدام شد.
رک: تاریخ رجال ایران... پیشین، ج ۴، چ ۱، صص ۱۳-۴۱۰.

۴۲- («...شیخ سلیم که خود را مشروطه می دانست و میرهاشم را ضد و به قالیچه راه نمی داد. در این اثنا تیری در خانه مجتهد انداخته شد، گفتند به پای میرهاشم تصادف کرد. رک به: تاریخ رجال ایران... همان، ص ۴۱۲.



برعوا کینه بر فقیر ملاذک سؤالی بابی

آملعوا او ریکنه بر یو بولک دریم وار دیریم بجه دیوم دیمرد اولدوردور ابالام آقاندان اوم سوبلک کوردم درودن ندور آملعور
سیرم بزم بو شهر اهلیون باشنه هایانان داش دوغوب برده مانیز درده دوغوشوق بهیج بریمیشی آدم اماند عطار اولوق ایستگنکله تمیز
ساعدا لملکون باشا میخسبون آتاسنا مانسه هر کونده بریم رحمت اویوقاق کربا اولدورکن باسنا اولدوریم بجه ادملر بمشور کرا اوستی
فوی وقتنه اولدوریمون نسلون وقتنه کبر و فقیر فقرانه سیکملاذک ملاحظه لیلوب الهی اواره کوردر بر ایستیم بزم بو مظلوم قارداشلار
کربودان قدیم هیش جماعت نمازی ییلاره یلار ورتسب شمع اللرنده سکتور چورودور دیر دیمیش ایستیدار قورچوسونلش ایستیک شریطه
ادیلن اولدو ایستیدار غیری العزیزن اولیلار اولدور شمشیر و طلماسند بر ایستیدار قوربولار کربنا ابارام الله حق سوزاوشانه اولدورولور
املعوا های اوین مجلسون بیلده شهر لور انرو تیریزدنه اهللی بر اویج فقیر اولیلار های کوزلرین نیکیولر بوچه فقر کلابه که بولار
ایش اید جگرهای فقیر فقرانلعت اولونلار بو حاجی مهنگر افا که مشروطون اقلند بر جور تبرنجشیدی اوزین بو حلقه بیلده تاویر و سینه
که خلق اوزن خود بله امام منزلتند بولور دیر هرزه سوبلکشد فوراً اطاعت اولونوردی خلواته تلکلفانیه اولدور کربیم وقتنه
لر قانده اشلار کبریمه فقرای اولدور دیر اولدور جلم قوبوسندر حاجی مسم ادرسلخه نه افشاءه کالمیقبل اولدور و بیلده سولار
اصقت فوجوب بانجور اولوب کرا اوندان یو نه بیلده عقیده و کلا فوب که قضا ازیر لیکر هرزه یور بود اولدورن رابیلدور فاش اولدی
آبالام آقاندان اوم سون بودور دن جرح طغیان ایلوب فوجدا انشاء الله سوبلک کوردم اسلردون ننددم آملعوا ابالام اوم
چینا مانده وقتشام یا فورام بوندان قدیم همان اراک همان غلکه دیو ایتمه ایلملر پسیدر ضا اونلته اولوب بر اوتد بر فاشا کربیمه فوجیل
الوب میخوبلر و رتیک اولدورن سونلر جرحس چورکی باشی اولدورن صورا بر هاشم چورکی باشه الله اولوب کتد اوزیم و فقر
قانداریش اولور ایندی نه اولوب هالغ و رتیک کبی اولدورن که بو حاجی مهنگر اقا جمع کتیده دلده و کرا که بویکد و منشی اولدو
بجشنه دیر بقد و بیخشنه سیمرد بولان دور بو چلندور لول ماشا الله هر کونده بر جمل خراج خراج بر جمل واریم بزم
ندور بزم غلخونلر که مدخ چوخ بیخشنه دیرم خور اعلی قیومانه دیواندن غلر بول ایلوب ایکی نوماندار هم دفعه خزان کرا ایستیم
ناخله کلور فوکولور اکر بودور سکر تومان ساتوی اون بر قمانه خولده اوج نومان بودر ان قنوت تالور خور اوره اولدی
باقان فو بلفق تالیور ایکی تومان دادور ان اولور هله انار لکده بهیج بولوروش تومان بولان فقر مانا لیدور کرا فقرای
مصنوع اما اوبیم بو حاجی لدا بزم فقرای فو لدر اوز قوم شیلرست بعضی ایلانده مویب بر مصروف بودر خوب باشنه دلفق
ارک ابالام آقاندان اوم سون عوام انام سن هله های یوزلرین بیخشنه دیر خیره سوبلدون اقامن اولور اراق سلسله مسخر اولد
بجکر اکر دیر قیامت نوزاق بر خیلارده قانور ایکنی سن خیرالاکت کوروس سرهم دانشور شاعرا هانا املعوا کلر سرهم بلو شورا
بوزکر اکر کلور اولده اونون بر کون قلمر دلدور کلا فو بر اوجن عیار بکلار اوجی بو کلر بزم و دمانش چکر بو خالدر ایلان
اندان سول اولدور که بو کرا نچان تو بر اکت چکر لهرزه ندر لولنا هر بو کرا بر ایسه اسکول کتیا ایلولر او تو بر اکت اکر دن
قانور اولدور اکر غلته اینا کتیا کجور کچیلرین خیرال که هر خولده نه قدر فو بلن چور بچار چور کچیلر ده خزر خولدن املار
سوز سوبلر سولر و برده قدیم اسندار زمانته که کساعدا لملک و ظهیر دیوان مالده قدیمی ایلدور ایستگ اولدورن دیش بدو اوست
خلفون غلخی قالیوب کمدلر ده ایستور لر هر یون مال دو فوب بولیا لان محمد ابر انجی ادملری فایغ اولور کرا اکر دن اولدور
کیدرسن اکر اقالور عرض لر سن کرای اقالور بزم کتیا غلر سوزار اولدور فو تابشورون مانع اولماسولار بزمه دوه دو فوب
بوللنا غل کورسون ساتنا غل مده می بوغدا بول اولسون هی غلر اوجوز اولسون دیولر اولماز ایستور سوزر اعلت اولسون
بزاخ صور اوزان بزم مال بولاروق کورولور اکر املعوا الهی فو قانور اکر کچا لاسون بزم بوقانور بهیج بو خالده دکل لر فخر
زانتار لسون های خیرا لقری لدر فزایج لادریون باشنه دور بهیج ایستور لر بوغدا بولور اوجوز اولسون تمام بویونون پارسین ساتلورول
ندیلن اولسون باله رتا دودت کون بوندان اندم بر فو بوغدا بیخشنه خیرانان تا بوسندلر بوچه ساتلوی برده گل ایلدور و بهیج کور و اهل انجی
مقدس مزندن باله رتا مزندن باحو کفر دن بری سوزر بود کویا کرا برایت اولدور دیر اما ایکی کون بوندان قانور لادریون بازار انزده
بر بجه غلر و درمی ایسون بر بجه فقر بولنه لن سوک اولوب بهیج بر سیله امانده دولا تمیوه مانسا ساعت جیب فقرا زبیلر نور اهلته
داریش دو بولار بازاره کلر بلورون ایلوب لورده بروش لهرزه دوجیله دارساتون اولدور داخ بازار بی باغلا دیرلر و خشام ذاهای
انجن و کلر کتیه دو بولان تلکلفانیه دارالشورای هم کرا نه دوه ای لیلون انکشا کتیا ایلوب لور بوهایش کتیا بر سولر فو ذایق اولما

برعوا کینه و فقیه ملاذک سؤالی ابو

املا عوا و کینه بر بویوک دریم وار دریم بحد بیوم دیرم دره اولد درور ابا لام آتانا ان الوم سولید کوروم درودن ندور املکوار
 بیلیم بزم بوشهر اهلون باشنیه هایانان دانش و خوش بردمانیه درده و عشق و هیچ برنجی آتانا دیوار اولدوق ایستگور کور کور
 ساعدا الملکون باشام غصنون آتانا سناسته هر کونه برنج رحمت از حویاق که یواد کلمردن باشنده اولداری بختیشده املر بمثلر که اوستیانت
 نوی وقتیه در اولر بیون سناستلو وقتیه کدر فقیه فقرانه سیکم لافه سلا خط لیلوب الهی اراده کور در بر اینک بزم بوم معلوم نارد استلا برتر
 که بوندان قدیم هبت چاعت نمازی خیلار در بیلار و ترسب سنج اللره مستکورا چور و در بیلر دیمدیرک استبداد تور بون سناستل ایندی که مشربطه
 اولدین اولدک استبداد بزمی البعیدن الویلار اولر شمشیر و طبله اسند بر استبداد تور بویلا کربنانه ابارام الله حق سوزدا شوخانه اولدور اولر
 املا هوای اوین بختلورن بیلده شهر اولور انرو بزمی زودن اهللی بواج فقیر اولدولار های کور لرن بنگر بویلا کور بویلا کور
 ایش لره حکیم های فقیر فقرانه اولدولار بواجی و عسکرا فاکر مشربطون اولندن بر جور شره شدمی اولرین بوجله بیلده نالور و رشیک
 که خلق اولد نفوذ بالله امام منزلندن بولور بیلر هر نه سولید شید فو نا اطاعت اولور فوری خلق الله نکر تقایید و کاند که بزم بوجله
 لوقاره استلا کبر برضه فقرانه اولدور بیلر اولدولار بواجی و عسکرا فاکر مشربطون اولندن بر جور شره شدمی اولرین بوجله بیلده نالور و رشیک
 اوقت تور بوجله یا نه جور اولوب که اولدین بواجی بیلده عقیده و کایوب که فقرا فقرانه لره هر جور بود اولکلارن رایسلر فو اولرین
 ابا لام آتانا ان الوم سنوز و درودن جوج خطیان ایلوب تو خداست انشاء الله سولید کوروم اصل درودن ندور املکوار ابا لام کور
 چنانا اولد و دقت نام یا فو نام بوندان قدیم همان کله همان غلدر بوجله بیلر رسید رضا فو اولدین اولوب بواجی بوجله بیلر
 اولوب بوجله بیلر اولدین اولدین سوزدا میرسون بوجله بیلر باشی اولدین سوزدا میرسون بوجله بیلر باشی اولدین سوزدا میرسون بوجله بیلر
 نیا ندر ایش اولدور ایندی نالوب هالغ و رشیک کوی اولدور ای که بواجی و عسکرا فاکر مشربطون اولندن بر جور شره شدمی اولرین
 بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 خدای بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 تا اهل کور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 باقان بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 مصون اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 ارکه ابا لام آتانا ان الوم سنوز و درودن جوج خطیان ایلوب تو خداست انشاء الله سولید کوروم اصل درودن ندور املکوار ابا لام کور
 بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 اولدین سوزدا میرسون بوجله بیلر باشی اولدین سوزدا میرسون بوجله بیلر باشی اولدین سوزدا میرسون بوجله بیلر باشی اولدین سوزدا میرسون
 فو اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 سوز سولید بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 خلقون غلدری مالوب کندلره ایستور لر هر بون مال دوغوب و لیا الاغ حجاب انخی اولدی و فایع اولور کرکند ارکند ان کون
 کیدرسن ارکه اقالره عجزا برسن کرای اقالر بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 بز الان سوزدا میرسون بوجله بیلر باشی اولدین سوزدا میرسون بوجله بیلر باشی اولدین سوزدا میرسون بوجله بیلر باشی اولدین سوزدا میرسون
 راست اولسون ها عجزا لوری اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 ند چلنا لوسون باقری سادیت کون بوندان اتم برضه بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 مقدمه بزمین بالیده بزمین یا حکو مقتردن بری سوزد بود کوناک برایت اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 بر بجه فقره دروهی بیون بر بجه فقره بولنه سوک اولوب هیچ بیسپله اده اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 دایش سوزدا میرسون بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر اولدور بوجله بیلر
 انحن و کلاسه درولار تلک افغانه داله الله هاله الله هاله الله هاله الله هاله الله هاله الله هاله الله هاله الله هاله الله هاله الله هاله الله

